



انقلاب اسلامی در رسانه‌های غربی

در سال‌های منتهی به اواخر دهه هفتاد میلادی، جهان با پرسشی بزرگ مواجه شد؛ «ایرانیان چه رویایی در سر دارند؟» سوالی که پاسخ به آن بسیاری از محققان و نظریه‌پردازان غربی را دچار چالش کرد.

انقلاب اسلامی در رسانه‌های غربی

ایرانیان چه رویایی در سر دارند؟

جام جم آنلاین: در سال‌های منتهی به اواخر دهه هفتاد میلادی، جهان با پرسشی بزرگ مواجه شد؛ «ایرانیان چه رویایی در سر دارند؟» سوالی که پاسخ به آن بسیاری از محققان و نظریه‌پردازان غربی را دچار چالش کرد. البته طرح این سوال تنها به دلیل از دست رفتن منافع اقتصادی آمریکا نبود. این درست بود که تحولاتی شگرف در یکی از کشورهای نفتی خاورمیانه در حال وقوع بود و شاه و دولتمردان کشور مذکور از دوستان ایالات متحده بودند و با تحولات جدید عملاً تمام منافع اقتصادی غرب در ایران به محاق می‌رفت، اما ابهام اساسی‌تر غربی‌ها چیز دیگری بود؛ آنها با خود می‌اندیشیدند که در هنگامه یورش افسارگسیخته بسیاری از کشورهای جهان به سوی سکولاریسم و ارزش‌های اومانیستی، چرا باید انقلابی دینی و ضدامپریالیستی در ایران رخ دهد؟

میشل فوکو، فیلسوف فرانسوی هنگام انقلاب به ایران سفر کرد تا جواب همین پرسش را بگیرد؛ مردم ایران چه می‌خواهند و چرا نظامی که ادعای سروری در خاورمیانه را داشت سرنگون کرده‌اند؟ آیا انقلاب ایران، نویدبخش ظهور گفتمان سیاسی - عرفانی جدیدی است که از دل مفاهیم و آموزه‌های مذهبی که در طی قرون متمادی می‌رفت که به فراموشی سپرده شود، سربرآورد است؟ آیا مفهوم قدرت در ایران تغییر کرده است و چرا قدرتمند شدن رهبران انقلاب کنونی شباهتی به کسب قدرت در سایر نقاط دنیا ندارد؟

ابهام در میان متفکران غربی بسیار جدی بود و آنها در تحلیل‌های نظری خود به لحاظ روش‌شناسانه دچار چالش شده بودند، چه آن که انقلاب ایران با چارچوب‌های تحلیلی پیشین قابل تحلیل نبود.

پرسش‌ها در رسانه‌های جمعی نیز حول همین مفاهیم بود البته برخی از رسانه‌های غربی پیشاپیش با فرار به جلو سعی در پاسخ داشتند؛ انقلاب در ایران حاصل نداشتن حافظه تاریخی میان ایرانیان است، ایرانیان محصور وقوع تحولات بزرگ اجتماعی شده‌اند بدون آن‌که از نتایج آن آگاهی داشته باشند، پاسخ‌هایی که اگر هم مغرضانه نبودند، قطعاً ساده‌انگارانه و سطحی بودند.

شاید بتوان سردمدار این نگاه مغرضانه و غیرواقع‌بینانه به انقلاب ایران در غرب را روزنامه واشنگتن‌تایمز دانست که از سویی انقلاب را متأثر از نفوذ همسایه شمالی و پر قدرت ایران در آن زمان یعنی شوروی می‌دانست که تلاش کرده بود ایران را از اردوگاه کشورهای حامی سرمایه‌داری خارج کند و از سویی دیگر ایرانیان را متهم به ندانم کاری و پیش‌بینی نکردن اوضاع جهان و منطقه متهم می‌کرد و مقالاتی در زمینه روان‌شناسی اجتماعی ایرانیان و رویارویی ناتمام ایرانی‌ها با توسعه و مفاهیم مدرنیته منتشر می‌کرد.

در هر صورت برای غرب و بویژه آمریکا به هیچ‌وجه آسان نبود که کار متحدی مطمئن مانند رضاشاه پهلوی را تمام شده ببیند در حالی که می‌دید رهبران فکری آینده این کشور شعارها و روش‌های امپریالیستی غرب را بر نمی‌تابند.

ادوارد کامبریج، استاد ارتباطات و رسانه‌های جمعی دانشگاه یوتا سال‌ها پیش کتابی نوشت و در آن به نحوه انعکاس تحولات و انقلاب‌های جهان در نیمه دوم قرن بیستم در رسانه‌های غرب پرداخت. بخش مهمی از این کتاب به نحوه انعکاس رویدادهای منتهی به انقلاب 1979 میلادی در ایران اختصاص یافته است.

کامبریج در کتاب خود تاکید کرده که رسانه‌های آمریکایی از همان ابتدای شروع تحولات در ایران، ساز مخالف زدند و این رویداد بی‌نظیر را برنتابیدند.

وقوع انقلاب‌های ضد امپریالیستی و علیه هژمونی آمریکا و غرب در دنیا کم نبود، اما انقلاب ایران علاوه بر داشتن این خصوصیات، رنگ و بوی دینی به خود گرفته بود. از سویی دیگر ایران صاحب منابع عظیم نفت بود و محدود شدن دسترسی به این منابع، برای کشورهایی که تشنه نفت و منابع انرژی خاورمیانه بودند، چون کابوسی دهشتناک بود. آیا می‌شد روی تحولات ایران تاثیر گذاشت؟ تلاش‌های آمریکا برای انحراف قطار انقلاب از ریل خود به کجا می‌رسد؟ آیا این کشور اساساً توانایی این کار را دارد؟ بهار ایرانی در زمستان سرد 1357 چرا تا به این حد خطرناک به نظر می‌رسد؟ این پرسش‌هایی بود که رسانه‌های غربی را با خود درگیر کرده بود و البته همان‌طور که گفته شد، برخی از آنها با برخی پاسخ‌های ساده‌انگارانه خود و مخاطبان‌شان را فریب می‌دادند.

کامبریج همچنین در کتاب فوق به نحوه انعکاس انقلاب ایران در رسانه‌های تصویری آمریکایی نیز اشاره کرده است که تلاش می‌کردند انقلاب ایران را خواست قطب شرقی جنگ سرد یعنی شوری نشان دهند؛ اما آنها برای توجیه این تحلیل مغرضانه خود، حتی قادر به این سوال ساده نیز نبودند که اگر وقوع انقلاب خواست و تاثیر همسایه شمالی ایران است، چرا احزاب چپ و کمونیست مانند حزب توده در ایران به قدرت نرسیدند؟

در این میان البته همه مطالب منتشر شده در رسانه‌های غربی منفی نبود. مجله لئونول ابزرواتور، چاپ فرانسه مقاله‌ای تاریخی تحت عنوان «#171؛ ایران، روح يك جهان بدون روح»؛ منتشر کرد و در آن وقوع تحول عظیم و انسان‌ساز در ایران را مورد اشاره قرار داد.

این مقاله بازتاب گسترده‌ای در رسانه‌های مختلف پیدا کرد به طوری که به 32 زبان ترجمه و در کشورهای مختلف منتشر شد، اما قابل کتمان نیست که چنین رویکردی به صورت موردی بود و رویکرد غالب رسانه‌های غربی قرابت چندانی با آن نداشت.

در چرایی اتخاذ این رویکرد نیز همان‌طوری که اشاره شد عوامل متعددی دخیل بود. اولین مشکل و اساسی‌ترین مشکل این بود که ابزارهای تحلیلی غربی‌ها در تحلیل تحولات کشورهای تحت سلطه کارایی خود را از دست داده بود.

نکته دیگر این بود که منافع خود را در کشور متحد خود از دست رفته می‌دید و به هیچ وجه نمی‌توانست آینده را پیش‌بینی کند. از سویی دیگر غرب با تحولات ساختاری عمیق مشکلی معرفتی پیدا کرده بود و چنین تحولات ریشه‌ای را در هیچ جای جهان بر نمی‌تابید.

چه آن‌که تنها با تغییرات تدریجی است که می‌توان سیر حوادث را کنترل کرد و سوار بر امواج آن، خطر خارج شدن اوضاع از دستان غرب را از بین برد، اما با وقوع تحولاتی بنیادین مانند آنچه در ایران رخ داده بود، مدیریت تحولات به طور کامل از دستان غرب خارج شده بود و البته تسخیر سفارت آمریکا در سال 1358 آب سردی بود بر پیکر تمام سیاستمدارانی که به دنبال حفظ منافع غرب در ایران بودند.

رویکرد رسانه‌های ایالات متحده از آن رو جالب است که شباهت‌هایی میان نحوه انعکاس انقلاب کوبا، نیکاراگوئه، شیلی و ایران در آنها می‌توان دید و این موضوع کتاب دیگری بود که در آن یکی از پژوهشگران رسانه در دانشگاه دولتی نیویورک تلاش کرده بود نشان دهد چگونه رسانه‌های جمعی در آمریکا اخبار و واقعیت‌های انقلاب‌های ضد امپریالیستی جهان را با زیرکی قلب و تحریف می‌کنند.

جودی گرین در کتاب خود با عنوان «#171؛ رسانه و تحولات اجتماعی»؛ به بازخوانی این فرآیند پرداخته است. کتابی که هنوز با وجود گذشت حدود 30 سال از چاپ، مورد بی‌مهری رسانه‌های غربی قرار دارد که البته چرایی آن نیازی به پاسخ ندارد.

برایان مونارش یکی از سردبیران نیوزویک خاطره‌ای را در مورد انقلاب سال 1979 میلادی در ایران ذکر می‌کند که شنیدنش خالی از لطف نیست.

وی در گزارشی که در بعدها در یکی از مجلات بریتانیایی درباره انقلاب ایران و رویکرد هفته‌نامه نیوزویک نوشت، گفته بود که قصد سفر به ایران و نشان دادن تحولات پرشتاب این کشور در اواخر دهه هفتاد میلادی را داشته و حتی مقدمات سفر نیز فراهم شده بود، اما در جلسه‌ای که با مدیران هفته‌نامه نیوزویک در مورد چگونگی تفسیر و تحلیل این رویداد برگزار کرده بود، همه چیز ناگهان رنگ و بوی دیگری به خود گرفت.

مونارش می‌نویسد قرار شد تا فهرست کسانی که قرار بود با آنها مصاحبه داشته باشم و جاهایی که قرار بود در تهران، اصفهان، شیراز و تبریز بازدید کنم مورد بازبینی مجدد قرار بگیرد.

زمانی که به این تداخل برنامه از سوی مدیران مجله اعتراض کردم به من گفتند که قرار نیست تو منعکس‌کننده بی‌طرف حوادث ایران باشی، چون اتفاقی در حال وقوع است که به شدت برای منافع آمریکا مضر است، از این رو، نمی‌توان در این فرآیند منافع کلان ایالات متحده را در نظر نگرفت.

مونارش سپس به مخالفت خود با تغییر برنامه کاری‌اش در ایران و سرانجام لغو سفر و ترك مجله نیوزویک اشاره می‌کند.

اتفاقی که منجر به کناره‌گیری همیشگی وی از رسانه‌ها و پرداختن به تحقیقات اجتماعی تا پایان عمر شد. نگاهی به تجربه موناشرش و تجربه‌های غم‌انگیز خیلی از رسانه‌ها و فعالان رسانه‌ای نشان می‌دهد که تقریباً هیچ يك از روزنامه‌نگاران زیر فشار سنگین منگنه سیاست‌های ضد انقلاب ایران، نتوانستند آن طور که می‌خواستند اخبار و رویدادها را پوشش دهند و به ناچار به کنج خلوتی خزیدند.

در پایان باید تاکید کرد که نحوه بازنمایی انقلاب ایران در رسانه‌های غربی از حیث پیچیدگی و گستردگی، کاری فراتر از يك گزارش یا مقاله ژورنالیستی را می‌طلبند.

آنچه در این مقال سعی شد به طور اجمالی مورد بررسی قرار گیرد، می‌تواند موضوع بسیاری از تحقیق‌ها و پژوهش‌های دانشگاهی باشد.

تحقیق و پژوهش‌هایی که جای خالی آنها در فضای تحقیقات رسانه‌ای کشور کاملاً محسوس است و در کارزار سنگین رویارویی همیشگی ما با غرب، میدان دید بهتری برای تحلیل کنش‌های غرب به وجود می‌آورند، باشد که پژوهشگران بیش از گذشته در این راه همت گمارند.

فرزاد مرادی - جام‌جم